

بررسی تحلیلی مسائل پیرامونی عاشورا (با رویکرد پاسخ به شبهات)

حجة الاسلام حسین عندلیب^۱

پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹

دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۵

چکیده

نهضت عاشورا همواره و در طول تاریخ مورد توجه و تعمق متفکران بزرگ بوده است. این جریان عظیم، درس‌های فراوانی برای بشریت دارد. در کنار این همه نور و زیبایی - برخی خواسته یا ناخواسته - به القای برخی تردیدها و شبهات پیرامون مسائل به وقوع پیوسته در این حماسه بزرگ می‌زند. بنابراین سؤال اصلی این پژوهش آن است، که چه شبهاتی پیرامون حادثه عاشورا مطرح شده است؟ و آیا پاسخی در خور برای آن‌ها وجود دارد؟

فرضیه این پژوهش آن است، که شبهات فراوانی پیرامون حوادث و رویدادهای عاشورا مطرح شده است، که پنج شبهه مهم در این پژوهش مطرح شده، که با استناد به آیات و روایات اسلامی و اسناد تاریخی این شبهات پاسخ می‌شوند. روش این پژوهش نیز توصیفی - تحلیلی است.

یافته این پژوهش مؤید این مطلب است، که منابع معتبر دینی و تاریخی توان کافی برای پاسخگویی به شبهات پیرامون مسائل عاشورا را دارا می‌باشند.

واژگان کلیدی: شبهات عاشورا، علم امام به شهادت، اختیار و انتخاب مردم کوفه، حضرت علی اصغر علیه السلام، حضرت رقیه رضی الله عنها، ادله جواز سینه‌زنی

مقدمه

در طول تاریخ همواره برخی نویسندگان در صدد القای شبهاتی پیرامون حوادث و مسائل مرتبط با واقعه بزرگ عاشورا بوده‌اند. بررسی و پاسخگویی به این شبهات از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا این نهضت بزرگ همواره برای بشریت نقش الگو دهی و هدایت داشته است؛ لذا اجازه نشستن غبار شبهات و تردیدها را بر صفحه روشن و نورانی این نهضت را باید گرفت؛ اما طرح و پاسخگویی به همه شبهات از حوصله و توان یک مقاله خارج است؛ لذا در این مقاله تنها به بررسی و پاسخگویی به پنج شبهه از شبهات مطرح شده پرداخته می‌شود.

۱- استاد دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله و دانشگاه علمی - کاربردی استانداری قم، hoseinandalib@yahoo.com

شبهه اول: انکار علم امام حسین علیه السلام به شهادت

یکی از شبهات پیرامون علم امام به شهادت خود، این است که آیا جایز است امام - دانسته - خود را به کشتن دهد، و به دست خویش زمینه هلاکت خود و عده‌ای از مسلمانان را فراهم آورد؟ مگر قرآن کریم به صراحت از به هلاکت انداختن جان آدمی نهی نمی‌کند؟^۱

برخی از نویسندگان و تحلیل‌گران معاصر تاریخ عاشورا، برای فرار از این شبهه و نیز ارائه تفسیری از نهضت عاشورا، که منطبق با موازین و قواعد فقهی شیعه باشد - به گمان خویش - تنها راه حل این مشکل را در پذیرش این دیدگاه دانسته‌اند، که اهل بیت علیهم السلام به طور اجمالی از امور آینده و از جمله سرنوشت خویش آگاه بودند؛ چنان‌که امام حسین علیه السلام می‌دانست که سرانجام شهید خواهد شد؛ اما نمی‌دانست در سال ۶۱ هجری و در راه سفر به کوفه، شهید خواهد شد؛ لذا منکر علم تفصیلی امام به فرجام قیامش شده‌اند.^۲

هم‌چنین تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با موازین فقهی، توسط همین نویسنده پیگیری شده است؛^۳ چون معنا ندارد که حتی یک انسان عادی، که تصمیم به انجام کاری می‌گیرد، و آگاهی کامل به سرانجام و پیامدهای کار خویش دارد، در همان زمان تصمیم به انجام کار دیگری بگیرد که پیامدهای آن، با پیامدهای کار اولش منافات داشته باشد تا چه رسد به امام معصوم که بنا بر باور مسلم شیعه، از خطا و اشتباه مصون است.^۴

بنا بر این دیدگاه، این‌که امام حسین علیه السلام از آن‌چه - در قضیه کربلا - برایش رخ داد، اطلاع تفصیلی داشت، پذیرفته نمی‌شود؛ چرا که لازمه اعتقاد به آگاهی کامل امام از شهادت خویش، آن است که تمام فعالیت‌های امام در راستای جذب و مشارکت مسلمانان در نهضت عاشورا، عبث و بی‌معنا باشد؛ از این رو معنا ندارد که امام از یک‌سو یقین به شهادت خویش داشته باشد؛ و از سوی دیگر، از مسلمانان برای یاری خویش در برپایی قیام بر ضد نظام ستم‌گر اموی دعوت کند.

در ارزیابی این دیدگاه باید گفت: افزون بر این‌که در جوامع حدیثی شیعه در ابواب علم ائمه اطهار علیهم السلام احادیث متعددی درباره علم تفصیلی ایشان به حوادث روزگار خویش، و از جمله به فرجام کارشان موجود است،^۵ و نیز احادیث فراوانی از آگاهی ایشان به جفر، جامعه و مصحف^۶ خیر داده‌اند.^۷

رتال جامع علوم انسانی

۱- ر. ک: بقره، ۱۹۵.

۲- صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۷، صص. ۴۵۶-۴۵۵.

۳- ر. ک: همان، ۱۳۷۴، دفتر اول، صص. ۴۰۷-۴۰۵.

۴- ر. ک: همان، ۱۳۷۹، صص. ۱۹۰ و ۱۸۳ و ۱۵۰-۱۴۹؛ همان، ۱۳۷۴، صص. ۴۲۱-۴۲۰.

۵- ر. ک: صفار قمی، ۱۴۰۴، صص. ۱۶۱ و ۱۱۴؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، صص. ۲۸۳ و ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۷۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، باب ۶، صص. ۱۱۷ و ۱۰۹.

۶- مجموعه‌های حاوی اطلاعات غیبی. (ر. ک: «حقیقة الجفر»، اکرم برکات العالمی، دار الصفة، ۱۴۱۶)

۷- ر. ک: صفار قمی، همان، صص. ۱۸۱ و ۱۷۰؛ کلینی، همان، ج ۱، صص. ۲۳۹ و ۲۴۱؛ مجلسی، همان، ج ۲۶، ص. ۱۸ به بعد.

همچنین در منابع تاریخی و حدیثی تشیع و تسنن، اخبار متعددی درباره آگاهی و خبر دادن پیامبر اسلام ﷺ و انبیای پیشین ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ از شهادت امام حسین ﷺ وجود دارد؛^۱ هم‌چنان‌که روایات متعدد دیگری نیز در حد تواتر، در مآخذ تاریخی، کلامی و حدیثی کهن وجود دارد، که به روشنی دلالت می‌کند، که امام حسین ﷺ از فرجام کار خویش کاملاً آگاه بود، و از آن در مقاطع مختلف قیام با تعابیر و شیوه‌های مختلف خبر داده است.^۲

افزون بر این، اموری همانند لطف الهی، ضرورت اتمام نعمت، شاهد بودن پیامبر ﷺ و امام بر احوال امت نیز مقتضی آگاه بودن امامان معصوم ﷺ از جزئیات حوادث است.

۱- علم ظاهری و علم باطنی

با توجه به مطالب گذشته، بسیاری از عالمان شیعه بر این باورند، که علم غیبی امام، علم تفصیلی و علم به جزئیات است.

بنابراین، مناسب‌ترین پاسخ در باره شبهه عدم علم امام، چنین است:

انبیا و امامان معصوم ﷺ دو گونه علم و آگاهی داشتند:

۱- علم ظاهری؛ مکلف به رعایت ظواهر هستند، و وظایف اجتماعی خویش را بر اساس این تکلیف انجام می‌دهند.

۲- علم باطنی؛ بر اساس علمی که خداوند در جهت انجام رسالت و امامت در اختیار ایشان قرار داده است، از پایان حوادث و جریان‌های روزگار و از جمله سرنوشت خویش، با خبر هستند.

بیان این نکته نیز لازم است، که علم غیبی، تکلیف‌آور نیست؛ چرا که تکلیف جایی است که اختیار باشد؛ در حالی که علم غیبی ائمه ﷺ به اعتقاد برخی از عالمان بزرگ شیعه، علم به لوح محفوظ است، که تخلف‌ناپذیر است؛ از این رو امام اختیاری ندارد تا خلاف آن علم، عمل کند.

بنابراین، تقسیم و تفکیک علم به ظاهری و باطنی و این‌که علم غیبی تکلیف‌آور نیست، امری است که بسیاری از علما و متکلمان شیعی آن را پذیرفته‌اند، که در ادامه به برخی از این آرا اشاره می‌شود:

- علامه مجلسی

کسی که به علل و اسباب مقدرات واقعی آگاهی ندارد، می‌تواند از آن‌ها دوری کند، و به اجتناب مکلف شود؛ اما کسی که به جمیع حوادث و پیش‌آمدها عالم است، چگونه ممکن است او را به اجتناب از آن مکلف نمود؛ چرا که اگر چنین تکلیفی ممکن باشد، لازم می‌آید که هیچ یک از مقدرات نسبت به وی واقع نشود.

بنابراین، امام حسین ﷺ می‌دانست که اهل عراق با او نیرنگ‌بازی و پیمان‌شکنی می‌کنند، و خود او با اولاد و اصحابش کشته می‌شوند، و بارها از این مطلب خبر می‌داد؛ ولی مکلف به عمل به این علم نبود؛ بلکه مکلف به ظاهر امر بود؛

۱- ر. ک: طبرانی، ۱۴۰۴، ج ۳، صص. ۱۰۵ و ۱۱۱؛ محمودی، ۱۴۲۰، ج ۵، صص. ۱۶۱ و ۱۸۰؛ خوارزمی، ۱۴۲۳، ج ۱، صص. ۲۴۷ و ۲۳۱؛ مجلسی،

همان، ج ۴۴، صص. ۲۶۷ و ۲۲۳؛ امینی، ۱۴۱۲، صص. ۱۵۰-۱۴۹؛ عسکری، ۱۴۰۸، ج ۳، صص. ۲۶ و ۴۴.

۲- ر. ک: موسوعة کلمات الإمام الحسین ﷺ، ۱۳۷۳، ص. ۲۹۰ به بعد.

چرا که کوفیان نهایت یاری‌شان را بذل کردند، و برای حضرت نامه نوشته، و با او مکاتبه کرده، و وعده بیعت به وی دادند، و از مسلم بن عقیل نیز پیروی کردند.^۱

ایشان در جای دیگر، ضمن پذیرش علم امامان علیهم‌السلام به جزئیات امور و حوادث آینده، چنین می‌نویسند:

و باید که ایشان به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند؛ چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیا و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند؛ و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ‌کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند، و حکم به کفر اکثر عالم بکنند؛ و اگر چنین می‌بود حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دختر به عثمان نمی‌داد، و عایشه و حفصه را به حباله خود در نمی‌آورد.

پس امام حسین علیه‌السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار، با منافقان و کفار جهاد کند، و با وجود بیعت زیاده از ۲۰ هزار کس و وصول زیاده از ۱۲ هزار نامه از کوفیان بی‌وفا، اگر حضرت تقاعد می‌ورزید، و اجابت ایشان نمی‌نمود، حجت الهی بر ایشان تمام نمی‌شد.^۲

- شیخ جعفر شوشتری

مرحوم شوشتری ضمن آن‌که یکی از خصایص امام حسین علیه‌السلام را مکلف بودن به دو تکلیف می‌داند، در این باره می‌نویسد:

امام دو تکلیف داشت: تکلیف واقعی، که موافق با تکلیف خاص حضرت بوده؛ و وظیفه ظاهری که هماهنگ با تکلیف سایر مردم بود.

وظیفه واقعی، او را وادار کرد تا به شهادت تن دهد، و آگاهانه زناش را در معرض اسارت و کودکانش را در معرض کشتن قرار دهد؛ اما وظیفه ظاهری امام حکم می‌کرد، که به هر وسیله ممکن در حفظ جان خود و فرزندانش بکوشد.^۳

- علامه طباطبایی

علامه طباطبایی علوم ائمه علیهم‌السلام را به دو نوع علم غیبی و موهبتی، و علم عادی تقسیم کرده، و درباره علم غیبی بر این باور است، که تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد:

این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می‌کند، قابل هیچ‌گونه تخلف نیست، و تغیر نمی‌پذیرد، سر مویی به خطا نمی‌رود- و به اصطلاح- علم است به آن‌چه در لوح محفوظ ثبت شده است، و آگاهی است از آن‌چه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته، و لازمه این مطلب، این است که هیچ‌گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم- از آن جهت که متعلق این گونه علم است، و حتمی‌الوقوع است- تعلق نمی‌گیرد؛ و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی‌کند؛ زیرا تکلیف

۱- مجلسی، ۱۳۷۰، ج ۳، صص. ۱۲۴-۱۲۵.

۲- همان، ۱۳۶۸، ص. ۲۰۰.

۳- شوشتری، ۱۳۷۵، صص. ۴۳-۴۴. (با مختصر تصرف در عبارت)

همواره از راه امکان، به فعل تعلق می‌گیرد، و از راه این‌که فعل و ترک، هر دو در اختیار مکلفند، فعل یا ترک خواسته می‌شود؛ اما از جهت ضروری‌الوقوع و متعلق قضای حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد.^۱ هم‌چنین ایشان در جای دیگر، می‌نویسند:

امام در این موارد و نظایر آن‌ها به علمی که از مجاری عادت و از شواهد و قرائن به دست می‌آید، عمل فرموده، و برای رفع خطر واقعی که می‌دانست، هیچ‌گونه اقدامی نکرده؛ زیرا می‌دانست تلاش سودی ندارد، و قضا حتمی و تغییر پذیر نیست.^۲

- شهید مطهری

استاد مطهری بعد از اذعان به این نکته، که از نظر ظواهر امور و قرائن و شواهد تاریخی، نمی‌توان رفتن امام حسین علیه السلام به سوی کوفه را به انگیزه تشکیل حکومت اسلامی انکار کرد، معتقدند:

در عین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر، و آن این‌که امام در یک سطح دیگر - که سطح معنویت و امامت است - می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد، و همان‌جا شهید خواهد شد.^۳

نکته دیگری که در این باره شایان توجه است، این‌که با این‌گونه تقسیم و تمایزی که درباره تکالیف ائمه علیهم السلام گفته شد، تناقضی به وجود نمی‌آید؛ چرا که در تناقض، حداقل هشت شرط وحدت لازم است، که یکی از آن‌ها وحدت در جهت است؛ در حالی که در این‌جا، دو تکلیف با دو جهت مطرح است: تکلیف به شهادت از جهت باطن، و تکلیف به تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از جهت ظاهر.

بنابراین، حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آن‌جا به سوی کوفه، بر اساس تکلیف ظاهری حضرت بوده است؛ هر چند تکلیف باطنی ایشان، شهادت در راه خدا بوده است.

یکی از قرائنی که آگاهی از لوح محفوظ و تخلف‌ناپذیر امام را تأیید می‌کند، نگرش به حادثه کربلا از زاویه امتحان و ابتلا است؛ به این معنا که لازمه این باور که حادثه عاشورا در سطح بالاتری برای امام حسین علیه السلام نیز آزمونی سنگین و پرمخاطره بوده،^۴ این است که حضرت باید کاملاً به جزئیات سرانجام کار خویش آگاه باشد، و احتمال خلاف آن را ندهد تا معلوم شود که با این‌که آگاهی کامل و تخلف‌ناپذیر از فجایع و جنایات عاملان یزید درباره خود، خاندان و یارانش دارد، آیا به پیمان خویش در انجام این آزمون بزرگ، پای‌بند خواهد ماند؟^۵

۱- به نقل از: استادی، ۱۳۷۴، ص. ۴۳۴.

۲- همان، ص. ۴۳۷.

۳- مطهری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص. ۱۸۹.

۴- این جریان در سطح پایین‌تری، امتحانی بزرگ برای آزمودن مسلمانان در آن مقطع بوده است تا معلوم شود آیا آنان ولی خدا را یاری خواهند کرد؟ چنان‌که از زاویه الگو دهی نهضت نیز آزمونی برای مسلمانان در طول تاریخ بوده و خواهد بود.

۵- هر چند از یک‌سو، اعطای چنین علمی از جانب خدای متعال به ولی امرش، نشان‌گر آن است که امام از چنان مقام قرب و منزلتی نزد خداوند برخوردار است، که مشمول لطف خاص پروردگار شده، و شایسته آگاه شدن از اسرار و امور نهانی الهی شده است؛ اما از سوی دیگر، برخورداری از علم غیب، مسئولیت و تکلیف امام را دشوارتر کرده است.

۲- لازمه الگو دهندگی؛ عمل به تکلیف ظاهری

تبیین و تفسیر دیگری که درباره نسبت و رابطه علم غیب امامان علیهم السلام با مکلف بودنشان به عمل به ظواهر امور در زندگی شخصی و اجتماعی شان شده، این است که هرچند معصومان علیهم السلام در پرتو روح ولایت، آگاهی به مسائل پشت پرده و ماورای طبیعی دارند؛ اما به علل مختلف از جمله جنبه‌های تربیتی، مجاز نیستند از این علم در امور شخصی و اجتماعی خویش استفاده کنند؛ چرا که این گونه بهره‌برداری سبب می‌شود تبلیغ عملی آنان از بین رفته، و نتوانند به دیگران توصیه به صبر در مصائب و گرفتاری‌ها کنند.

بنا به این مطلب، کسی که در میدان جهاد و شهادت در راه خدا، از این علم بهره‌گیری کند، و هر نوع تیر بلا را از اصابت به هدف باز دارد، و پیوسته خود را از حوزه بیماری‌ها و گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها بیرون سازد، نمی‌تواند امت را به استقامت و تحمل سختی‌ها دعوت کند؛ زیرا موج اعتراض متوجه او خواهد شد، که کسی می‌تواند ما را به مسائل معنوی و سازنده توصیه کند، که خود نمونه‌ای از این صفات برجسته انسانی باشد.

بنابراین، انسان‌های الهی چون سرمشق و الگو دهنده به سایر انسان‌ها هستند، در برابر مشکلات و ناگواری‌ها همانند دیگر مردمان تلاش می‌کنند، و از اسباب و ابزار عادی برای رفع آن‌ها کمک می‌گیرند، و چه بسا به خاطر نارسایی و کمبود امکانات، کوشش آنان عقیم بماند.

شاهد بر این ادعا، سیره و برخی از سخنان پیشوایان دین علیهم السلام در این باره است، که به دو نمونه از این موارد، اشاره می‌شود:

۱- در جریان اعزام ابوموسی اشعری توسط امیرالمؤمنین علیه السلام به دومة الجندل - برای حکمیت - حضرت به او چنین فرمودند:

با کتاب خدا داوری کن، و از دستورات آن پا فراتر مگذار.

چون ابوموسی به راه افتاد، حضرت فرمودند:

می‌بینم که او فریب خواهد خورد.

عبداللّه بن ابی‌رافع - منشی حضرت - که ناظر جریان بود، می‌گوید:

به امام عرض کردم: چرا او را می‌فرستید؛ در حالی که می‌دانید او فریب خواهد خورد؟

به بیان دیگر، با این‌که امام از سرنوشت خویش کاملاً آگاه است؛ اما تن به چنین مصیبت‌ها و بلایی می‌دهد تا در مقام عمل با موفق گذراندن و سرافراز درآمدن از این آزمون بزرگ الهی، نهایت عبودیت و سرسپردگی به معبود خویش را به منصف ظهور برساند؛ البته اجر تحمل و انجام موفق چنین آزمون دشوار و ابتلایی جانکاه، آن قدر زیاد بود که خدا در مقابل، مقدر فرمود که: اولاً به درجات و مقاماتی که وعده آن را به حضرت داده بود، برسد؛ (صدوق، ۱۴۰۰، مجلس ۳۰، ص. ۲۱۷؛ ابن اعمم کوفی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص. ۱۹؛ خوارزمی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص. ۲۷۱) ثانیاً امامت در اولاد ایشان، شفا در تربت و اجابت دعا نزد قبر ایشان مقدر شود، و مدت زمان رفت و برگشت و اقامت از عمر زائر حضرت، از عمر او حساب نشود؛ (طوسی، ۱۴۱۴، مجلس ۱۱، ص. ۳۱۷، ح ۹۱) و ثالثاً یاد و خاطره و الگو بودن این نهضت در طول تاریخ بشریت، جاویدان بماند.

حضرت فرمود:

فرزندم! اگر بنا باشد خدا درباره بندگان خود به علم خویش عمل کند، نباید با فرستادن پیامبران علیهم السلام به سوی آنان احتجاج کند؛ زیرا خدا می‌داند گروهی هستند که خواه برای آنان پیامبر بفرستد یا نفرستد، به او ایمان نخواهند آورد؛ با این حال پیامبرانی اعزام می‌کند.^۱

۲- در روایات آمده است، که معیار داوری‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان اصول قضایی اسلام- اقامه شهود یا سوگند- بوده است، نه علم غیب و آگاهی‌های خارج از مجاری طبیعی. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَكْثَرُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»^۲

من میان شما با شاهد و قسم داوری می‌کنم، و برخی از شما در ادعای خود زیرک‌تر است؛ پس هر مردی که از مال برادرش به سود او گرفتم و به او دادم، آن مال همانند پاره‌ای از آتش است.

مقصود این است، که هر کس بر ادعای خویش شاهد داشت، و یا سوگند یاد کرد، من به نفع او داوری می‌کنم- چه راست بگوید و چه دروغ- البته اگر به دروغ چیزی را بگوید، همانند پاره‌ای از آتش جهنم است.

بنابراین، در قضیه عاشورا نیز می‌توان گفت امام حسین علیه السلام مأمور به سیر و حرکت طبیعی در مراحل گوناگون قیام خویش بوده است تا برای مسلمانان، اتمام حجت شده باشد؛ چرا که هر چند فرجام حرکت امام، شهادت بوده است؛ اما چنین مقدر و طراحی شده بود، که این حرکت همانند بسیاری از آزمون‌های الهی به گونه‌ای انجام شود، که تجلی یکی از بزرگترین آزمایش‌ها در نظام هستی باشد، و پس از عرضه حقیقت به مردمان، صف رادمردان خداجو، از دنیاپرستان و مدعیان دروغین جدا گردد.

از طرف دیگر، جامه عمل پوشاندن به چنین هدفی با توجه به بعد بشری امام و الگو بودن حرکت ایشان- برای تمام بشریت تا ابد- جز از این راه که حضرت حرکت خویش را از طریق مجاری طبیعی و عادی به نمایش بگذارند، امکان‌پذیر نبود؛ هم‌چنان‌که چون سطح درک و بینش افراد یکسان نبود، و بسیاری از مسلمانان توان درک اسرار و بطون حقایق را نداشتند، امام- ناگزیر- مطالب و حقایق نهضت را در قالب و سطح ظاهری بیان می‌کردند تا برای همگان قابل فهم و هضم باشد.

۱- ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص. ۲۹۶.

۲- کلینی، ۱۳۶۲، ج ۷، ح ۱، ص. ۴۱۴.

نتیجه گیری

علم امام به موضوعات و حوادث جهان، علم تفصیلی به لوح محفوظ است؛ نه لوح محو و اثبات، و نه در دایره بدائات، که احتمال خلاف آن توسط امام داده شود.

با این توضیح، این ادعا که: امام اجمالاً و سربسته می دانست که پایان حیاتش با شهادت رقم خواهد خورد؛ اما در سال ۶۱ هجری و در راه سفر به کوفه شهید شد، ادعایی است که منابع حدیثی و تاریخی دست اول و دیدگاه بسیاری از علمای بزرگ شیعه آن را تأیید نمی کند.^۱

شبهه دوم: مجبور بودن مردم کوفه در عدم همراهی با امام

برخی معتقدند مردم کوفه در هنگامه حادثه عظیم عاشورا یا مجبور بوده، و یا مکره بوده اند؛ لذا نباید آنان را مذمت کرد. این گروه معتقدند:

همه کشتندگان امام حسین علیه السلام از لحاظ شقاوت و از لحاظ گناه، همانند نیستند؛ همان گونه که توده مردم شهر کوفه از مردم سایر شهرها بدتر نبوده اند؛ زیرا آنان در متن جریانات سیاسی بودند، و مسائل را می فهمیدند، و نیتشان یاری امام بود؛ لذا از او دعوت کردند؛ اما در اثر سهل انگاری و توطئه ظریف دشمن، کارشان به تفرقه گرایید؛ به نحوی که سرانشان زندانی شدند، مسلم و هانی کشته شدند، و بالاخره نتوانستند به عهد خود وفا کنند؛ نه این که واقعاً از روی علم و عمد و قصد، پیمان شکنی کرده باشند.

مردم شهرهای دیگر نیز اساساً فهم درستی نداشتند؛ به همین جهت نه قول دادند و نه وفا کردند، و چون خداوند به کارها و نیت ها پاداش می دهد، نیت و کار مردم کوفه در آغاز، خوب بود، و در هنگام حمله و کشتن امام اکثریت آنان مجبور و یا مکره بودند، و پس از کشته شدن امام از تائبان بودند.^۳

این که بخواهیم با عناوین جبر و اکراه، گناه مردم کوفه را در عدم همراهی از امام و پیمان شکنی آنان تبرئه کنیم، نوعی تحریف تاریخ است.

برای این که نقش مردم کوفه در جریان شهادت امام حسین علیه السلام مشخص شود، لازم است به بررسی عقاید و باورهای آنان پرداخت.

به طور کلی، مردم کوفه را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

- ۱- شیعیان خالص؛ معتقد بودند بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام شایستگی امامت را دارد، و امام اول است. نمایندگان این گروه، اشخاصی هم چون حبیب بن مظاهر، سلیمان بن سرد خزاعی، عبدالله بن مسمع، عبدالله بن وال، قیس بن مسهر صیداوی و مختار ثقفی بودند، که یا در کربلا در رکاب حضرت شهید شدند، و یا در زندان بودند، و یا بعداً قیام کردند.

۱- ر. ک: سبحانی، ۱۳۶۹، صص. ۱۶۵ و ۱۶۱.

۲- ر. ک: رنجبر، ۱۳۸۳، صص. ۹۲-۱۰۴.

۳- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۹.

۲- شیعیان محب؛ نسبت به اهل بیت علیهم السلام محبت داشتند، و در عین حال شیخین را نیز خلیفه می‌دانستند. نمایندگان این گروه، اشخاصی هم‌چون مسیب بن نجبه هستند، که البته او در هنگامه قیام عاشورا، در زندان به سر می‌برد.^۱

۳- خوارج؛ عده‌ای که ابتدا با امیر مؤمنان علیه السلام بودند؛ اما بعداً از ایشان جدا شده، و در مقابل ایشان ایستادند. نمایندگان این دسته نیز مشخص هستند؛ همان کسانی که موجب پذیرش حکمیت در جنگ صفین شدند، و در جنگ نهروان روبروی امام علی علیه السلام ایستادند. ابن ملجم مرادی یکی از اینان است.

در عین حال - علاوه بر این سه گروه - اشخاص دیگری نیز بودند، که به ظاهر نام شیعه داشتند؛ ولی امام را تنها گذاشتند. امام حسین علیه السلام در مورد نامه کوفیان می‌فرماید:

«وما كان كتب الیّ إلا مکیده لی وتقربا إلیّ ابن معاویه»؛ نامه‌ای به سوی من نوشته نشد؛ مگر برای فریب دادن من، و نزدیک شدن به پسر معاویه.^۲

با بررسی تاریخ و اقدامات مردم کوفه به این نتیجه می‌رسیم، که مردم کوفه دارای حرکات متناقضی بودند. به عنوان نمونه: در جریان جنگ جمل به یاری حضرت علی علیه السلام شتافتند؛ اما در اواخر دوران خلافت حضرت، دست از مبارزه کشیده، و سبب زمین‌گیر شدن حق و پیروزی باطل شدند. در جریان واقعه کربلا نیز عده زیادی از آن‌ها برای جنگ با امام حسین علیه السلام آمدند؛ اما پس از شهادت حضرت، به توأب پیوستند و قیام کردند.

به طور کلی، تصویری که از شرایط کوفه در زمان نهضت حسینی می‌توان ترسیم کرد، چنین است: یزید کسی بود، که هر چند برای مردم شام تحملش آسان بود؛ اما برای مردم عراق تحملش مشکل می‌نمود؛ لذا هنگامی که روی کار آمد، شیعیان کوفه مخالفت را آغاز کردند. بسیاری از مردم کوفه نیز که جانشین مناسبی برای جایگزینی یزید نداشتند - بر اثر جو عمومی - حسین بن علی علیه السلام را برگزیدند. علاوه بر این، مردم عراق در شرایط طبیعی مایل به پذیرش حکومت شام نبودند؛ لذا وقتی دعوت از ناحیه شیعیان آغاز شد، نه تنها عوام مردم - با روحیه‌ای خاص - پشتیبانی خود را اظهار کردند؛ بلکه کسانی نیز که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، و یا تحت تاثیر روحیه دیگر مردم قرار گرفته بودند، اظهار حمایت از حسین بن علی علیه السلام کردند. نتیجه آن پیدایش جو کاذب - اما عمومی - حمایت از امام حسین علیه السلام بود؛ جوی که به خاطر خلأ سیاسی پس از مرگ معاویه، بنی‌امیه نیز برای مدتی نتوانست جای آن را پر کند - به ویژه - با حاکمیت نعمان بن بشیر که فردی سهل‌گیر بود، این جو گسترش یافت، و تا وقتی که این زیاد به کوفه نیامده بود، به سرعت رو به فزونی بود.^۳

۱- طبری، ۱۳۸۷، ج ۵، ص. ۵۰۴.

۲- بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص. ۱۸۵؛ ابن اعمش کوفی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص. ۱۶۹.

۳- جعفریان، ۱۳۸۱، ص. ۱۹۳.

بر اساس این تحلیل که مبتنی بر مدارک تاریخی است، مردم کوفه مردمی چند رنگ و جو زده بودند؛ شاهد این مدعا این است، که تطمیع‌ها و وعده‌های ابن زیاد کاری کرد که به استناد تاریخ:

«فلم یبق محتلم بکوفه إلا خرج إلى العسکر بالنخيلة»؛ هیچ بالغی در کوفه یافت نشد، مگر آن‌که به لشکرگاه کوفه-نخيله- رفت.^۱

هم‌چنین بیان فرزددق شاعر نیز به عنوان شاهدی بر خیانت مردم کوفه است؛ آن‌جا که در دو عبارت، چنین ترسیم‌گری می‌کند:

- «قلوبهم معک و سیوفهم علیک»؛^۲ [خطاب به امام حسین علیه السلام]: «قلب‌هایشان با شماست؛ ولی شمشیرهایشان علیه شماست.

- «انت أحب الناس ألی الناس والقضاء فی السماء والسیوف مع بنی‌امیه»؛^۳ «تو دوست داشتنی‌ترین مردم در نزد مردم هستی؛ اما قضا در آسمان است، و شمشیرها نیز در کنار بنی‌امیه قرار دارد.

نتیجه‌گیری

بنا به مطالب گفته شده، مردم کوفه تطمیع شده بودند، و مجبور نبودند؛ البته گروهی نیز به واسطه سخت‌گیری و نمایش چهره خشن حکومت ابن زیاد، مرعوب شده بودند.

مضافاً این‌که تعدادی از مردم کوفه نیز فرار کردند، و در لشکر عمر سعد حاضر نشدند؛ هم‌چنین بنا بر نقل ابن سعد، صبح عاشورا حدود ۲۰ نفر؛^۴ و بنا به نقل ابن قتیبه، ۳۰ نفر به حضرت ملحق شدند.^۵

بنابراین، کسانی که به حضرت ملحق نشدند، عذر موجهی نداشتند؛ البته به جز آنان‌که در زندان ابن زیاد گرفتار بودند؛ لذا مجبور یا مکره دانستن مردم کوفه صحیح نیست، و به نوعی تفکر جبرگرایانه را تأیید می‌کند.

شبهه سوم: تردید در وجود حضرت علی اصغر علیه السلام

برخی نویسندگان در وجود فرزند امام حسین علیه السلام تردید کرده، و می‌نویسند:

همه شنیده‌ایم که ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام کودک شش ماهه‌ای به نام علی اصغر داشته است. این داستان به این شکل، مستند تاریخی درستی ندارد، و به نظر می‌رسد که از جعلیات ملا حسین کاشفی سنی مذهب در کتاب «روضه الشهداء» باشد.^۶

رتال جامع علوم انسانی

۱- بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۵، ص. ۱۲۰.

۲- ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۳، ص. ۱۷۹.

۳- ابن سعد، ۱۴۱۷، ص. ۱۷۱.

۴- همان، ص. ۱۷۸.

۵- ابن قتیبه دینوری، ج ۲، ص. ۷.

۶- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۱.

در بیانی دیگر، این تردید کنندگان در وجود حضرت علی اصغر علیه السلام می نویسند:

در اقصی نقاط مناطق شیعه نشین دنیا، با جمعیت‌ها و هیئت‌هایی به نام علی اصغر و رقیه خاتون روبرو هستیم، که حتی توسط تحصیل کرده‌ها شکل گرفته است؛ در حالی که وجود چنین فرزندان برای امام حسین علیه السلام به شدت مشکوک است. جای تعجب است که در جایی خود امام حسین علیه السلام باب الحوائج معرفی نمی‌شود؛ ولی علی اصغر کودک شیرخوار و افسانه‌ای او باب الحوائج برخی مسئولین امور فرهنگی شهر است.^۱ تعجب از این است، که اینان در صفحه ۲۴۱ همین کتاب به نقل از شیخ مفید و طبری آورده‌اند، که یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام علی اصغر نام دارد. هم‌چنین در صفحه ۲۴۲ همان کتاب، به نقل از یعقوبی مورخ، جریان شهادت طفل شیرخواره را البته بدون ذکر نام آن، آورده‌اند؛ در عین حال به هیئت‌های به نام علی اصغر اشکال می‌کنند. از طرف دیگر، مطابق با مستندات تاریخی شیعه و سنی، در مورد حضرت علی اصغر علیه السلام و درخواست آب برای ایشان توسط امام حسین علیه السلام انکار مستندات تاریخی، امری دشوار است؛ لذا در مصادر تاریخی می‌خوانیم:

امام، کودک شیرخوارش را به سوی لشکر برد، و خطاب به آنان فرمود:
ای مردم! شما یاران و پسر عموها و برادران و فرزندانم را کشتید، و فقط همین کودک باقی مانده است که شش ماه بیشتر ندارد، و از تشنگی بی‌طاقت شده است؛ پس کمی آب به او بدهید.^۲
هنوز سخنان امام به پایان نرسیده بود، که حرم‌ملکه کاهل اسدی - به اشاره عمر سعد - گلوی نازک علی اصغر علیه السلام را هدف تیر سه شعبه قرار داد. تیر به گلوی او نشست، و شریان‌های چپ و راست گردن کودک را برید.^۳

نتیجه‌گیری

درخواست امام حسین علیه السلام و طلب آب برای کودک، با عزت و اقتدار حسینی در تضاد نیست؛ زیرا در تمام جنگ‌ها و از جمله جنگ‌های اعراب، پیرمردها، زنان و کودکان از قوانین جنگ و مبارزه معاف بوده‌اند. در این جنگ نیز حضرت یک قانون شناخته شده را به دشمن یادآوری می‌کند.

از طرف دیگر، جان یک انسان در خطر است؛ مخصوصاً اگر کودک باشد، که هر قلب سلیمی به درد می‌آید؛ لذا برای نجات او از دشمن درخواست کمک می‌کند.

قدر مسلم این است، که امام حسین علیه السلام فرزندی به نام علی اصغر داشته است، و طبق نقل طبری در کربلا شهید شده است؛ حال سن او چه بوده است، در محل دیگری قابل بررسی است؛ لذا همین مقدار برای مشروعیت توسل و برپایی هیئت به نام آن جناب، کفایت می‌کند.

نکته دیگر این‌که لقب افسانه‌ای بودن، دون شأن اهل بیت علیهم السلام و البته دور از ادب است، که به شخصیتی که در تاریخ وجود دارد، و از شهدای کربلاست، تنها به خاطر تشکیک در سن او، واژه افسانه‌ای اطلاق شود.

۱- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۵.

۲- قندوزی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص. ۷۸.

۳- ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص. ۲۰۹.

هم‌چنین باب الحوائج بودن حضرت علی اصغر^{علیه السلام} منافاتی با باب الحوائج بودن پدر بزرگوارش حسین بن علی^{علیه السلام} ندارد؛ چرا که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند.

شبهه چهارم: تردید در وجود حضرت رقیه^{علیها السلام}

برخی نویسندگان در وجود حضرت رقیه^{علیها السلام} تردید کرده، و می‌نویسند:

داستان خرابه شام و دختر سه یا چهار ساله امام حسین^{علیه السلام} پایه و مبنای تاریخی ندارد.^۱

در مواجهه با چنین تشکیکی، طرح این سؤال ضروری است، که: آیا نبودن نام حضرت رقیه^{علیها السلام} در شمار فرزندان امام حسین^{علیه السلام} در کتاب‌های معتبر تاریخی، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟ در ادامه مقاله- با بیان چند مقدمه- پاسخ این پرسش روشن می‌شود:

۱- در عصر زندگانی ائمه اطهار^{علیهم السلام} و در صدر اسلام، مسائلی مانند کمبود امکانات نوشتاری، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم‌توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره‌نویسان، جانب‌داری‌ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می‌شده است.

۲- در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش‌ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است؛ به همین دلیل این گمان تقویت می‌شود، که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری‌ها از بین رفته است.

۳- تعداد فرزندان، تشابه اسمی و موارد همسان، امر را بر تاریخ‌نویسان مشتبه کرده است، که این‌گونه خطاها در تاریخ‌نگاری قدیم، امری طبیعی بوده است.

۴- امام حسین^{علیه السلام} به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی‌شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می‌گذاشتند. این امر منشأ بسیاری از سهو قلم‌ها در نوشتن شرح حال زندگانی فرزندان حضرت گردیده است.

۵- قرائن و شواهدی در دست است که حضرت رقیه^{علیها السلام} را فاطمه صغیره می‌خوانده‌اند. به نظر می‌رسد همین مطلب، سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده است.^۲

نتیجه‌گیری

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه^{علیها السلام} در کتاب‌های تاریخی، دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست.

افزون بر این، سه شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است:

۱- گفتگویی که میان امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد در واقعه کربلا و هنگام مواجهه با شمر بن ذی‌الجوشن رخ می‌دهد، که حضرت رو به خیام کرده و فرمودند:

۱- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۳.

۲- اشتهاردی، ۱۳۷۵، ص. ۱۲.

«أَلَا يَا زَيْنَبُ! يَا سَكِينَةَ! يَا وُلْدِي! مَنْ ذَا يَكُونُ لَكُمْ بَعْدِي أَلَا يَا رُقِيَّةَ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! أَنْتُمْ وَدَيْعَةُ رَبِّي الْيَوْمَ قَدْ قَرُبُ الْوَعْدُ!»^۱ ای زینب! ای سکینه! ای فرزندان من! چه کسی بعد از من برای شما خواهد بود؟ ای رقیه! ای ام کلثوم! شما امانت پروردگار من هستید. امروز وعده [شهادت] نزدیک است.

۲- در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندان به آنان می‌فرماید، آمده است:
«يَا أُخْتَاهُ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ! وَأَنْتِ يَا رُقِيَّةَ! وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةَ! وَأَنْتِ يَا رَبَابَ! أَنْظِرُنَا إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقَنَّ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَحْمَشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا»؛ خواهرم ام کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رقیه! و تو ای فاطمه! و تو ای رباب! دقت کنید زمانی که من به قتل رسیدم، گریبان چاک نزنید، و صورت نخرائید و کلامی ناروا بر زبان نرانید.^۲

۳- حضرت زینب علیها السلام نیز هنگام ورود به کوفه و بادیدن سرهای بالای نیزه، شعری را به این مضامین سرودند:
«ای هلال من که چون بدر کامل شدی، و در خسوف فرو رفتی! ای پاره دلم! گمان نمی‌کردم روزی مصیبت تو را بینم. برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت سخن بگو، که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده‌ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است، که پدرش را صدا بزند؛ ولی او جوابش را ندهد.»^۳

تکمله: شهادت حضرت رقیه علیها السلام

حکایت شهادت دختری از امام حسین علیه السلام در خرابه شام توسط عمادالدین طبری امامی در کتاب «کامل بهائی» آمده است. مؤلف در این باره در کتاب خود، که در سال ۶۷۵ قمری تألیف شده است، می‌نویسد:
در میان فرزندان امام حسین علیه السلام دختری چهار ساله به نام رقیه وجود داشت، که همراه کاروان اسرا به شام رفت. یک شب از خواب بیدار شد، و سراغ پدر را گرفت و گریست، اهل بیت نیز با او هم ناله شدند، و صدای گریه‌شان به گوش یزید رسید، و از علت آن پرسید. قصه را برایش گفتند. دستور داد سر مقدس امام حسین علیه السلام را برای دخترش ببرند. هنگامی که سر مقدس را در مقابل رقیه قرار دادند، او که تازه متوجه شهادت پدر خود شده بود؛ سر پدر را برداشت، بغل نمود، و شروع به سخن گفتن با پدر کرد، و در نهایت لبان خود را بر لبان پدر نهاد، و به شدت گریست و بی‌هوش شد. هنگامی که او را حرکت دادند، دیدند که از دنیا رفته است.
اهل بیت با دیدن این واقعه به شدت متأثر شده و ناله سر دادند. گویند در این روز تمام اهل دمشق نیز گریان بودند.^۴
البته سایر مورخین و علما نیز حکایت درگذشت حضرت رقیه علیها السلام را نقل کرده‌اند، که بعد از نقل «کامل بهایی» است.

۱- معهد تحقیقات باقرالعلوم علیه السلام، ۱۴۱۵، ص. ۵۱۱.

۲- سیدبن طاووس، ۱۳۸۳، صص. ۱۴۰-۱۴۱.

۳- قمی، ۱۳۷۹، ص. ۲۵۲.

۴- طبری امامی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص. ۱۷۹.

شبهه پنجم: تردید در جواز سینه‌زنی

برخی نویسندگان در صدد تردید در جواز سینه‌زنی برآمده، و می‌نویسند:

برای سینه‌زنی دلیل شرعی - حتی روایتی ضعیف نیز - وجود ندارد تا بنا بر قاعده تسامح در ادله سنن، برای آن ثوابی در نظر گرفت.^۱

با توجه به این که به فقدان روایی جواز سینه‌زنی در ارائه شبهه، متمسک شده‌اند، در این بخش تنها به بیان روایاتی که بر سینه زدن و مشروعیت گریه و جزع برای امام حسین علیه السلام دلالت دارد، اکتفا می‌شود:

- «لَا شَيْءَ فِي اللَّطْمِ عَلَى الْخُدُودِ سِوَى الْإِسْتِغْفَارِ وَالتَّوْبَةِ وَقَدْ شَقَّقْنَا الْجُيُوبَ وَلَطَمْنَا الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَعَلَى مِثْلِهِ تَلَطَّمُ الْخُدُودُ وَتُشَقُّ الْجُيُوبُ»؛^۲ کسی که [در مصیبت نزدیکان خود] به صورت خود بزند، کفاره بر عهده او نیست؛ فقط باید توبه کند؛ همانا بانوان حرم در مصیبت حسین بن علی علیه السلام گریبان چاک کردند، و به صورت می‌زدند.

- «كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام»؛^۳ هر جزع و بکایی مکروه است؛ مگر جزع و گریه بر حسین علیه السلام.
- «أَشَدُّ الْجَزَعِ الصَّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ»؛^۴ شدیدترین جزع، فریاد به صدای بلند، و بلند گریه کردن، و فریاد زدن، و بر سر و صورت زدن، و کندن موهای پیشانی است.
- چون اسیران را بر امام حسین علیه السلام و اصحابش عبور دادند، زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمداه».^۵

- ابن حنبل به سند صحیح از عایشه نقل می‌کند:
رسول خدا قبض روح شد... آن‌گاه او را بر بالشتی قرار دادم؛ در این هنگام من با زنان برخاسته و به خود زده، و من به صورت خود می‌زدم.^۶

- «فَلَمَّا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادِكَ مَخْزِيًا وَيَنْظُرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوبًا بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُودِ نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ لِلْجُوهِ سَافِرَاتٍ»؛^۷

۱- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ص. ۲۶۸.

۲- قال الصادق عليه السلام. (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص. ۳۲۵)

۳- قال الصادق عليه السلام. (همان، ص. ۱۶۱)

۴- قال الباقر عليه السلام. (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص. ۳۲۵)

۵- ابن کثیر، ۱۴۱۱، ج ۸، ص. ۲۱۰.

نکته: این در حالی است که امام سجاد علیه السلام حضور داشت، و نهی و اعتراضی نفرمود، که اشاره به تقریر معصوم در تأیید یک عمل، دارد؛ چون در این صورت و مطابق با سنن الهی، امام معصوم باید در مقابل یک حرکت اشتباه و ناشایست، واکنش نشان می‌داد.

۶- شیبانی، ۱۴۲۱، ج ۶، ص. ۲۷۴.

۷- فرازی از زیارت ناحیه مقدسه.

- پس چون بانوان حرم اسب تیزپایت را خوار و زبون دیدند، و زین را بر او واژگونه یافتند، از پس پرده‌ها خارج شدند؛ در حالی که گیسوان بر گونه‌ها پراکنده نمودند، بر صورت‌ها طپانچه می‌زدند، و نقاب از چهره‌ها افکنده بودند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آیات و روایات و منابع محکم تاریخی، هیچ‌یک از پنج شبهه مطرح شده در خصوص مسائل پیرامونی حادثه بزرگ عاشورا، صحیح نمی‌باشد؛ به نحوی که همگی آن‌ها پاسخ‌های در خور و مستند دارند، که در این مقاله تلاش شد به صورت اجمال و گزیده، پاسخی به فراخور کفاف مقاله داده شود.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- زیارت ناحیه مقدسه.
- ۳- امینی، عبدالحسین، (۱۴۱۲)، سیرتنا و سنتنا، چاپ ۲، بیروت: دار الفدیر.
- ۴- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، (۱۴۱۱)، الفتوح، بتحقیق علی شیری، بیروت: دار الأضواء.
- ۵- همان، (۱۳۸۲)، مقتل الحسین علیه السلام، قم: دار انوار الهدی.
- ۶- ابن سعد، محمد بن سعد، (۱۴۱۶)، ترجمة الإمام الحسین علیه السلام، بتحقیق عبدالعزیز طباطبائی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
- ۷- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، (۱۳۷۹)، مناقب آل ابی طالب، قم: نشر علامه.
- ۸- ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، (۱۴۱۰)، الإمامة والسياسة، بتحقیق علی شیری، بیروت: دار الأضواء.
- ۹- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء حافظ، (۱۴۱۱)، البداية والنهاية، بیروت: مكتبة المعارف.
- ۱۰- اشتهااردی، محمد مهدی، (۱۳۷۵)، سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام، تهران: نشر مطهر.
- ۱۱- استادی، رضا، (۱۳۷۴)، بیست مقاله، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۱۲- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۴۱۷)، أنساب الأشراف، بیروت: دار الفکر.
- ۱۳- جعفریان، رسول، (۱۳۸۱)، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، قم: انتشارات انصاریان.
- ۱۴- جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۳)، عاشورا نامه، اصفهان: بی جا.
- ۱۵- خوارزمی، موفق بن احمد، (۱۴۲۳)، مقتل الحسین علیه السلام، قم: دار انوار الهدی.
- ۱۶- رنجبر، محسن، بررسی علم امام حسین علیه السلام به شهادت، کلام/اسلامی، ۵۲: (۱۳۸۳)، ۹۲-۱۰۴.
- ۱۷- سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۳۶۹)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم: مؤسسه سید الشهداء علیهم السلام.
- ۱۸- سیدین طاووس، علی بن موسی، (۱۳۸۳)، اللهوف، ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم: انتشارات نوید اسلام.
- ۱۹- شوشتری، جعفر، (۱۳۷۵)، الخصائص الحسينية، چاپ ۴، نجف: المطبعة الحیدریة.
- ۲۰- شیبانی، احمد بن محمد، (۱۴۲۱)، مسند أحمد بن حنبل، بتحقیق شعيب الأرنؤوط و دیگران، بیروت: مؤسسه الرسالة.

- ۲۱- صالحی نجفآبادی، نعمت الله، (۱۳۷۴)، تطبیق قیام امام حسین با موازین فقهی، چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی رضی الله عنه و فرهنگ عاشورا)، قم: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه.
- ۲۲- همان، (۱۳۸۷)، شهید جاوید (درباره فلسفه قیام امام حسین رضی الله عنه)، چاپ ۴، تهران: انتشارات امید فردا.
- ۲۳- همان، (۱۳۷۹)، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، چاپ ۲، تهران: انتشارات کویر.
- ۲۴- صدوق (ابن بابویه قمی)، محمد بن علی، (۱۴۰۰)، الأمالی، بیروت: نشر أعلمی.
- ۲۵- صفار قمی، محمد بن حسن، (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد رضی الله عنهم، بتصحیح محسن بن عباس علی کوچه‌باغی، بیروت: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ۲۶- طبرانی، سلیمان بن احمد، (۱۴۰۴)، المعجم الکبیر، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۲۷- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷)، تاریخ الطبری: تاریخ الأمم والملوک، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۲۸- طبری امامی، عمادالدین، (۱۴۲۶)، کامل بهائی، ترجمه محمد شجاع فاخر، قم: المکتبه الحیدریه.
- ۲۹- طوسی، ابوجعفر محمد، (۱۴۱۴)، الأمالی، بتحقیق مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافة.
- ۳۰- همان، (۱۴۰۷)، تهذیب الأحکام، بتصحیح سید حسن موسوی خراسان، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۳۱- عسکری، سید مرتضی، (۱۴۰۸)، معالم المدرستین، چاپ ۲، تهران: مؤسسه البعثة.
- ۳۲- قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۹)، نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم رضی الله عنه، قم: منشورات ذوی القربی.
- ۳۳- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، (۱۴۱۶)، ینابیع المودة لذوی القربی، بتحقیق علی بن جمال اشرف حسینی، قم: دار الأسوة.
- ۳۴- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۲)، الفروع من الکافی، بتصحیح وتعلیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۳۵- همان، (۱۴۰۷)، الکافی، بتصحیح وتعلیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۳۶- گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم رضی الله عنه، (۱۳۷۳)، موسوعة کلمات الإمام الحسین رضی الله عنه، قم: دار المعرف.
- ۳۷- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۳۸- همان، (۱۳۶۸)، مجموعه رسائل اعتقادی، مشهد: بی جا.
- ۳۹- همان، (۱۳۷۰)، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، بتصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- ۴۰- محمودی، محمد جواد، (۱۴۲۰)، ترتیب الأمالی، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- ۴۱- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۳)، حماسه حسینی، تهران: انتشارات صدرا.
- ۴۲- معهد تحقیقات باقرالعلوم رضی الله عنه، (۱۴۱۵)، موسوعة کلمات الإمام الحسین رضی الله عنه، قم: دار المعرف.